

دنب خیزان

زینبا! تو در کوی کبریا!
تو ای فلات خرسینده ای کوی کبریا!
که قلمه؟ هر هزاران هزار ساله تو
به زبره لاله برف است

ولوز آتش زرف زمین پسته است
دیار لغت و گل سرف!

بلای جان تو این تروت است در نیایی

که خیره می کنی از عرص و چشم خیزان را.
که چشم ای طبع خیره بر قرینه است

بهار باغ تو چون مانی "بهارستان"

که نگه کنه "گلهاش رنجه به زمین"

دلالتش تو جمع فرار سر و قدان

که پسته پسته شهیدان کارزار استند

بساکه تازه جو زمان بی فرار استند

که خیزیم بر آهنا کسی گذر کند

عرب چها که نیاورده است بر سر تو!

(هما جهان مقصر نه خلق خیر اندیش)

دیار رزم رأی!

درون آتش و خون ~~و~~ ^{آب} سیه سحر تو

تو هلوای اساطیر ~~عقرب~~ ^{عقرب} هستی

تو زادگاه ابو مسلمی و فرم دین

به هر که سف کند این را هزاره؟ توین

که قهرمانان در دامنت فراوانند

دنب خیزان

هرم فرز ترا تا سمر نگهبانند

x x x

مارس ۱۹۸۳

تهران، پاریس

راه